داکتر سید خلیل الله هاشمیان
۱۶ /۰۲ /۲۰۱۶

نه سرشتند جهان را جز از اوهامی چند

نه نبشتند براین صحنه به جز نامی چند!

(مرحوم استاد عبدالرحمن پژواک)

در شرایط مصروفیت های من، وقت مثل برق در پرش است و من روز ها از خواندن محتویات پورتال خود بی خبر می مانم، بعد از هر چند روز که سری می زنم، می بینم از کاروان به فرسخها دور مانده ام. امروز متوجه شدم که رسالۀ "نقش وزیر فتح خان و رول تاریخی خاندانش در دولت سدوزایی" به زبان پشتو ترجمه شده. متن دری این رساله را قبلاً مرورکرده بودم و خوش شدم این اثر وزین تاریخی اکنون به زبان پشتو نیز به دسترس اهل مطالعه قرار گرفت . در پهلوی آن از نشر و طبع اثر دیگر دوست محترمم استاد محمد اعظم سیستانی به عنوان "جایگاه داؤد خان در تاریخ نوین افغانستان" به زبان پشتوخبرشدم، و استقبال بسیار گرم اهل خبره را از بابت نشر این کتاب خواندم که خود را خوشبخت می دانم تبریکات خود را به مناسبت نشر هر دو اثر به دوست گرامی ام فرزند صدیق افغانستان، جناب استاد سیستانی تقدیم کنم. متن پشتوی این اثر را هنوز پوره و درست مرور نکرده ام. درعین زمان مقالۀ آقای غلام حضرت "پیش ازینکه تاریخ ما را بزند، ما باید تاریخ را بزنیم" را خواندم. نوشته های این هموطن را خوش دارم به خوانم، زیرا در خود او یک نوع استعداد نویسندگی و در نوشته هایش یکنوع نبوغ جنون آمیز می خوانم. در همین "افسانۀ سرمگسک" که او نوشته، عالم وقایعی درج شده که به ارتباط هشتاد سال اخیر آن، اکثر از زیر چشم من گذشته اند، و من هم که نه مؤرخم و نه سندی دارم، و در حالیکه خود را رفتنی می بینم می خواهم به تقلید از آقای غلام حضرت قسمتی از مشاهدات خود را درین صفحه درج نمایم.

در مورد مرحومین محمد نادر خان، محمد هاشم خان، محمد ظاهر خان و محمد داؤد خان بسیار گفته شد و کتاب ها نوشته شد، خوب یا بد گذشت و اکنون آنها به زیر خاک خفته اند که از دربار رب العزت بخشایش شانرا مسئلت می نمایم. هنگامی که جنازۀ اعلحضرت نادر شاه شهید را از مقابل مسجد عیدگاه تیر می کردند، من هفت ساله بودم و همرای یکعده زنها در آن کنج مسجد که به سرک ریکاخانه وصل می شد آن منظره را تماشا می کردیم. پدرم از هواخواهان جدی اعلحضرت امان الله خان بود و آخرین ماموریتش حاکم کلان قلات بود و من در (شاهجوی) تولد شده ام که نمی دانم در کجای قلات است و به جز نام چیز دیگری در آن باره نمی دانم. از پدرم یادداشتی مانده که به هنگام عزیمت اعلحضرت امان الله خان تا سرحد قندهار در جملۀ مشایعین بوده است.سند دیگری هم به امضای الله نواز خان (وقتیکه نادرخان او را برای گرفتن بیعت به قندهار اعزام کرده بود) نزدم موجود است که در بارۀ بیعت مردم قلات و مسایل دیگر می باشد، و این آخرین ماموریت پدرم در افغانستان بوده. صدر اعظم محمد هاشم خان هنگامیکه نایب الحکومۀ جلال آباد بود با پدرم که حاکم کلان شینواربود مناقشاتی در بین شان رونما گردیده بوده که دردورۀ قدرت صدراعظم محمد هاشم خان منجر به زجر و توبیخ و حبس پدرم شده بود، لهذا از سن ۹ سالگی و ۱۰ سالگی به بعد قصه های زیادی شنیده ام که بعضی از آنها را درین جا گزارش میدهم.

پدرم از اعلحضرت محمد نادر خان به حیث یک شخص با تجربه، آگاه و افغانستان شناس یاد می کرد و هیچ وقت از زبان پدرم در بارۀ محمد نادرخان و شاه محمود خان چیز بدی نشنیده ام. پدرم می گفت اگر محمد نادر خان چند سال دیگر هم زنده میماند، وضع تحول می کرد و بهبود می یافت. اما محمد هاشم خان را خائن و جاسوس انگلیس می خواند و قصۀ کشف مناسبات محمد هاشم خان را با اولیای انگلیس در آنطرف سرحد (وقتیکه نایب الحکومۀ جلال آباد بود) چند بار از زبان شان شنیده ام و همان قصه را با چند سندی که نزدم است در مجلۀ آئینه افغانستان نیز نشر کرده ام. پدرم می گفت که محمد نادر خان را انگلیس از فرانسه به طرف کابل روان کرد و به آن سه برادر در فرانسه تعهد سلطنت داده شده بود و اضافه می کرد که اشتباه محمد نادر خان همین بود که به دام انگلیس افتید و بنابر سفارش انگلیس در چند جا در هندوستان و در ده ها مجلس در خاک افغانستان، قبل از رسیدن به کابل، گفته بود و قسم یاد کرده بود که سعی و تلاش او برای دو باره پادشاه ساختن امان الله خان دوام دارد. اما وقتی به کابل رسید

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارئ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ

میدان را شغالی یافت (عین گفتار پدرم) و انگلیس آخرین پیام خود را در کابل به اورساند که زمینه را فراهم ساخته باید مجلسی در سلام خانه دایر کند. پدرم می گفت وقتی شنیدیم محمد نادر خان مجلسی در سلام خانه دایر می سازد و نام اشخاصی که در آن مجلس دعوت شده بودند نیز فاش شده بود، همه می فهمیدند که محمد نادر خان پادشاه می شود. پدرم می گفت سنگ و چوب افغانستان در آنوقت امان الله خان را دو باره می خواست و خود نادر خان هم این حقیقت را می دانست، اما سفارش انگلیس و نشستن به تخت سلطنت افغانستان هم چیزی بود که نادر خان و برادرانش از دیر زمانی آرزوی آنرا داشتند و در آنوقت شخص دیگری هم مانند نادر خان در کابل حاضر نبود که سلطنت را به او بسپارند. از جانب دیگر پیش از مجلس سلام خانه زمزمه های سرپرست موقت به نادر خان (تا بازگشت امان الله خان) شنیده شده بود و ذهنیت عامه به طورکل چنین بود که نادر خان خود را به حیث سرپرست اعلان می کند. اما انگلیس تصمیم خود را گرفته بود و وعدهٔ هرگونه کمک نظامی و مالی را به نادر خان داده بود.

پدرم می گفت که نادر خان در روزهای اول از مردم می ترسید و هیچ کس را نمی دید، بعد از آنکه بچهٔ سقاء وسقویان را به ضمانت قرآن شریف به کابل خواست و آنها خود را در کابل تسلیم کردند، آنگاه محمد نادر خان یگان کس را در کابل میدید، آنهم به جاها و خانه های مختلف. پدرم می گفت که اعدام سقویان یک اشتباه بود، اما اصرار اقوام جنوبی که شنیده بودند سقویها مقدار زیاد طلا و دارایی مردم را با خود برده و باید از منطقهٔ کوهدامن واپس گرفته شود، از یکطرف و دست تنگی و بیوسیلگی نادر خان که در آنوقت هیچ چیز بدسترس نداشت، حتی به اقوام جنوبی که به کابل آمده بودند نان کافی رسانده نمی توانست، از طرف دیگر نادر خان را مجبور ساخت که امر چور کوهدامن را صادر کند. نادر خان در چنان شرایط بی وسیلگی پادشاه شد که مردم کابل هم در نتیجهٔ ۹ ماه چور و ظلم و کشتار سقویان مفلس و درمانده شده، تاجران عمده یا افلاس کرده و یا فراری شده بودند اما در ظرف یک ماه پول کافی از طرف دولت انگلیس برایش رسید و اولین اقدام او این بود که گارد شاهی خود را با یونیوفرم جدید و مشابه انگلیسها ساخت.

پدرم می گفت مردم کابل اگرچه نادر خان را که پادشاه شده و در مساجد به نام او خطبه خوانده شده بود، اما مردم او و خاندانش را "نوکر و نمک خور امان الله خان" می خواندند و درین وقت عکسهای زیاد دورهٔ امیرحبیب الله خان و امان الله خان که نادر خان و برارانش را گاهی به زیر اسپ امیر و گاهی در حال دست بوسی و رکاب بوسی و تیارسی در خدمت آنها ایستاده نشان میداد، در کابل تیت کردند و عقب عکسها "خاندان غدار"، "خاندان نمک حرام"، "یحیی خیلهای خائن"، "نواسه های سلطان محمد خاک فروش" و غیره نوشته شده بود. این اولین بار بود که نادر خان و برادرانش به گیر و گرفت و تصفیهٔ به اصطلاح دشمنان خود و سلطنت خود شروع کردند.

پدرم می گفت که با آمدن غلام نبی خان چرخی به کابل، اکثر مردم قناعت حاصل کرده بود که باهمکاری و پشتیبانی خاندان چرخی سلطنت نادر خان قوام می گیرد و دیر دوام می کند و همینکه مردم آرام و آسوده شوند، ماجرای امان الله خان نیز خاموش خواهد شد. اما یک عده مردم که غلام نبی خان و برادارنش را خوب و از نزدیک می شناختند، می دانستند که این خاندان از سلطنت امیر عبدالرحمن خان به بعد به خاندان سلطنت محمد زائی و و خصوصاًبه امان الله خان بسیار سخت وفادار استند، لهذا بعد از آمدن غلام نبی خان هر روز در انتظار یک واقعه بودند تا اینکه نادر خان غلام نبی خان را نامردانه و به طور فجیع به شهادت رساند که پدرم اینکار محمد نادر خان را یک اشتباه بزرگ می خواند و می گفت که بعد از کشتن غلام نبی خان و دستگیری برادارن و خاندان او هرکس می دانست که یک واقعه در افغانستان رونما شدنی است. پدرم می گفت اگر چه نادر خان بعد از قتل غلام نبی خان سران نامدار افغانستان و هر کسی را که طرفدار امان الله خان و دشمن خود تصور می کرد بکشت و بسیار هم بکشت و اضافه می کرد که پادشاه و خاندانی که بعد از چهارسال سلطنت، هنوز هم اکثر مردم او را پادشاه نمی شناخت، اینها از جان خود می ترسیدند، نه سلطنت را یله می توانستند، نه از افغانستان گریخته می توانستند لهذا راه دیگری غیر از کشتار نداشتند، و همان بود که نادر خان به شهادت رسید.

پدرم می گفت که اگر محمد هاشم خان صدر اعظم در وقت شهادت نادر خان به کابل می بود، حتماً او به جای نادر خان می نشست، اما او در میمنه رفته بود و شاه محمود خان هوشیاری کرد و برادار زادهٔ جوان را به تخت نشاند و تا رسیدن محمد هاشم خان به کابل برای ظاهر خان از فوجی گرفته تا سران قوم بیعت گرفته بود که با آمدن محمد هاشم خان امکان پادشاه شدن او وجود نداشت. محمد هاشم خان هم مجبورشد و به برادرزاده بیعت کرد، اما در اولین مجلس خاندانی به همه گفت که اگر من به کابل می بودم، اعلحضرت شهید نمی شد و اضافه کرد که این ملت از ما انتقام می گیرد و یک نفر خاندان ما را زنده نمی ماند، لهذا بعد از این

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړيکه ټينګه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليږلو مخکې په ځير و لولـئ

همهٔ شما باید هدایت و پلان مرا قبول کنید و هر چه من بگویم و بکنم، باید قبول کنید، زیرا هدف کار من حفظ این خاندان و این سلطنت است که در غیر آن طفل شیرخوار شما را در غلتک می کشند...(عین سخنان پدرم). محمد هاشم خان که با قدرت پادشاهی در چوکی صدارت نشسته بود هر قدر مردم دیگری را که در تصور او می گنجید کشت یا محبوس کرد که در زندانها بمردند.

پدرم می گفت که مردم کابل این خاندان را "خاندان گشنه" می خواندند، لهذا شخص صدر اعظم و برادرانش هر کدام در هر جا که از موجودیت زمین یا باغی خبر می شدند؛ در صدد غصب آن می برآمدندند، تا اینکه از داشته، چه زمین و باغ و چه طلا و جواهرات، سیر شدند- محمد هاشم خان بعد از چند سال استبداد و غصب و کشتار متوجهٔ یک حقیقت تلخ دیگر نیز شد که از خودش اولادی یا میراث خوری باقی نمی ماند، و اینرا هم می فهمید که بعد از ظاهر خان پسراو به سلطنت می رسد، و شاه محمود خان و شاه ولی خان هم پسرها و میراث خورهای زیاد دارند، اما ثروت او و از همه مهمتر قدرت او بعد از خودش به کی باید انتقال یابد؟ محمد هاشم خان به این تشویش بود و تصمیم گرفت که قدرت خود را بعد از خود باید به دو برادر زادهٔ سکه خود انتقال بدهد. درین وقت بعضی حسادت ها بین شاه محمود خان و محمد هاشم خان نیز رخ داده بود.

پدرم می گفت محمد داؤد خان در فرانسه تا صنف دهم درس خوانده و در رشتهٔ تعمیرات و مهندسی چیزهایی یاد گرفته بود، اما نادر خان هر دو برادر را به کابل خواست و داؤد خان را همراه با پسرخود و دو نفر دیگربه کورس مستعجل عسکری شامل ساخت که بعد از هشت ماه ظاهر خان، داؤد خان، اسدالله خان وعلیشاه خان هر کدام به رتبهٔ فرقه مشری و متباقی طلاب به رتبهٔ بلوکمشر از کورس فارغ شدند.همانطوری که نادر خان پسر خود را پتکی میداد (عین گفتار پدرم) و او را معاون وزارت حربیه مقرر کرد تا به زیر دست شاه محمود خان به امور عسکری بلد شود، محمد هاشم خان نیز محمد داؤد خان را به منظور شناخت مردم و و اقوام به حیث نائب الحکومهٔ مشرقی و قندهار مقرر کرد. پدرم می گفت وقتی محمد داؤد خان از نائب الحکومگی های قندهار و مشرقی به کابل آمد و دیگر نمی خواست به ولایت برود، و محمد هاشم خان نیز دو برادرزادهٔ خود را نمی خواست از کابل و از حضور او دور باشند، درین وقت که نادر خان هم شهید شده بود، صحنهٔ رقابت از ناحیهٔ تصاحب قدرت بین محمد هاشم خان و شاه محمود خان در افغانستان قسماً چاق شده بود. پدرم می گفت که محمد هاشم خان می خواست محمد داؤد خان را در موقفی قرار دهد که علناً با کاکای خود رقابت بتواند. در حالیکه شاه محمود خان وزیر حربیه بود و تا زمان حیات او داؤد خان وزیر حربیه شده نمیتوانست، لهذا محمد هاشم خان تشکیل یک قول اردوی مرکزی را به نام (قوای مرکز) تأسیس کرد و فرقه مشر محمد داؤد خان به حیث قوماندان قوای مرکز مقرر گردید. این تشکیل طوری ساخته شد که فرقه های موجود در ولایات تحت اثر وزیر حربیه باشند، اما فرقه های حاضر در کابل (که دو فرقهٔ جدید هم به همین منظور ساخته شد) در تحت اثر و امر محمد داؤد خان باشند- پادشاه که هنوز هم در تحت تأثیر کاکا و مصروف زندگی شخصی و خصوصی خود بود، از جانب دیگر محمد داؤد خان را اغلاله می گفت و هم شوهر خواهرش بود، تصمیم کاکای کلان را به قیمت خفه ساختن کاکای سکه پذیرفت. محمد داؤد خان هم قوماندانی قوای مرکز را به هدایت کاکای خود مستقل می چرخاند و به گفتهٔ پدرم که شاه محمود خان را "لتیره ساخته بود". به گفتهٔ پدرم، رقابت برای تصاحب قدرت در این خاندان بعد از تقرر محمد داؤد خان به حیث قوماندان قوای مرکزشروع شد- تعداد زیاد صاحب منصبان عسکری به شمول فرقه مشرها که قبلاً نزد شاه محمود خان به وزارت حربیه به سلامی می رفتند و شاه محمود خان آنها را برای نان چاشت می گشتاند، آنها بعد از آن به قوای مرکز رجوع کردند که در نتیجهٔ آن مناسبات بین شاه محمود خان و محمد هاشم خان بسیار خراب شد، شاه محمود خان به وزارت حربیه نمی رفت، برای شکار به ولایات و یا به دیدن خوانین و سران اقوام میرفت و در مجلس وزراء هم اشتراک نمی کرد. از حلقه های مربوط به محمد هاشم خان آوازه هایی پخش شد که شاه محمود خان مردم را به ضد برادر خود می شوراند. پدرم می گفت این آواره وقتی شدت یافت که شاه محمود خان یکعده سران ناراض از سیاست محمد هاشم خان را به منظور دلجویی به کابل خواست و آنها را به حضور پادشاه برد و پادشاه به آنها چپن و دستار و جوایز دیگر اعطاء نمود که پدرم نیز درین جمله شامل بود.

پدرم می گفت که درین وقت پادشاه کاکای دیگر خود شاه ولی خان را به کابل خواست و او درمدت سه ماه اقامت در کابل توانست کشیدگی ها را تاحدی ملایم سازد، اما مناسبات محمد داؤد خان با شاه محمود خان به اندازه ای خراب شده بود که او حاضرنشد چوکی معاون وزارت حربیه را بپذیرد، بلکه به حیث قوماندان مقتدر قوای مرکز باقی ماند. پدرم می گفت که این وضع تا زمان استعفی محمد هاشم خان دوام کرد تا اینکه شاه محمود خان که خودش صدر اعظم شده بود، وزارت حربیه را به داؤد خان سپرد و درین وقت محمد داؤد خان با اقتدار بیشتر به حیث وزیر حربیه و قوماندان قوای مرکز کار می کرد. به گفته پدرم مناسبات بین شاه محمودخان و محمد داؤد خان بعد از وفات محمد هاشم خان شکل جدی تر پیدا کرد؛ زیرا محمد داؤد خان خود را محمد هاشم

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړيکه ټينګه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليږلو مخکې په ځير و لولـئ

خان تصور می کرد و به کاکای خود چندان اهمیت قابل نبود. شاه محمودخان در مدت صدارت خود سفاکی و ظلم دورۀ محمد هاشم خان را تقریباً شسته بود و از طریق ارتباط مردمی و دلجویی مردم و تماس و تفاهم با خوانین و سران اقوام حکومت می کرد، در حالیکه محمد داؤد خان طرفدار این طرز حکومت نبود، و یکتعدا اشخاص و خصوصاً طبقۀ جوان را به مقابل کاکای خود تحریک می کرد، و این نوع سوءِ تفاهم و بی اتفاقی بین شاه محمود خان و محمد داؤد خان شدت یافته بود... پدرم تا زنده بود می گفت که مسابقۀ قدرت بین این خاندان را محمد هاشم خان چاق ساخت و موضوع سکه و اندر نیز در بین اینها رخنه کرده و این وضع روزی این خاندان را تباه می سازد... روح پدرم و همه کسانیکه وفات کرده اند شاد باد.
حادثۀ دیگری که سوءِ تفاهم و بی اتفاقی را درین خاندان به شدت دامن رد، ازدواج سردار عبدالولی با بلقیس جان دختر پادشاه ظاهر خان بود. تا قبل ازین واقعه، شاه ولی خان همیشه مناسبات شاه محمود خان و محمد داؤد خان را ترمیم می کرد، اما این ازدواج (در سال ۱۹۵۲) مناسبات دو برادرانه تنها برهم زد، بلکه دشمنانه و انتقام جویانه ساخت. وقتی والاحضرت مرحوم شاه محمود خان به حیث صدر اعظم افغانستان از طریق لندن به امریکا می رفت مدت یک هفته در لندن ماند و در بازگشت نیز مدت ۱۰ روز در لندن بود، در هر دو نوبت مرحوم مارشال شاه ولی خان که سفیر افغانستان در لندن بود، لندن را ترک گفت و دو برادر سکه و صمیمی باهم ندیدند- من در آنوقت کاتب سفارت در لندن بودم و این واقعات زیر چشم من گذشته است.از لحاظ سیاسی فرار یک سفیر از ماموریتش به هنگام رسیدن صدر اعظم کشور، در تاریخ دیپلوماسی جهان درهیچ کشوری رخ نداده و این حرکت نأشی از نفاق خاندانی، موقف شاه محمود خان را هم در نزد انگلیس و هم در نزد امریکا ضعیف ساخته بود. به هرحال، ازدواج سردارعبدالولی نفاق خاندانی را به ترتیب دیگر نیز چاقتر ساخت. برادر مهتر من که شناخت خوب از روابط ذات البینی این خاندان داشت می گفت که در اثر این ازدواج خاندان شاه محمود خان که قبلاً از داؤد خان دور شده بودند، از پادشاه نیز دور شدند و فاصله گرفتند، و پادشاه در سالهای اول صدارت داؤد خان بار اول خود را تنها احساس می کرد و هم از اتکاء و تراکم قدرت سیاسی در نزد داؤد خان تشویش داشت. اما در اثر ازدواج دخترش با سردارعبدالولی صحنۀ جدیدی از تلاش برای تصاحب قدرت به وجود آمد که پادشاه نیز آنرا حمایت می کرد. سردارعبدالولی که به رتبۀ کندکمشر به کابل آمد، در هرموقفی که قرار داشت از داؤد خان انتقاد می کرد، نه تنها به داؤد خان احترام نمی کرد، بلکه چند بار مناقشات لفظی نیز بین آنها رخ داده بود. بگفتۀ برادر مهترم، پادشاه ازین وضع راضی بود و از عبدالولی حمایت می کرد. عبدالولی پادشاه را معتقد ساخته بود که داؤد خان تشنۀ قدرت است و در صدد سقوط سلطنت می باشد. پادشاه در سالهای اخیر سلطنت خود از داؤد خان تشویش داشت و می ترسید، اما به استخبارات متعددی که در بارۀ کودتا به او می رسید، اعتناء نمی کرد، زیرا به عقیدۀ او داؤد خان بیخ خود و خاندان خود را تخریب نمی کند.

بعد از آنکه عبدالولی به رتبۀ جنرالی رسید و بدبینی و نفاق بین دو عموزاده به حدا علی رسیده بود، یک صحنۀ جدید قدرت طلبی ظهور کرد و آن تقاضای مارشال شاه ولی خان بود که می گفت به دو برادر و یک برادرزاده نوبت صدارت رسیده و اکنون نوبت اوست که باید به پسرش انتقال یابد و عبدالولی نیز صدر اعظم شود. این موضوع در یکی از خاطرات مرحوم داکتر عبدالقیوم خان وزیر داخله با مارشال شاه ولی خان در پغمان منعکس شده و در مجلۀ آئینه افغانستان نشر شده است.

خلاصه و لب و لباب این خاطرات اینست که نفاق و تلاش برای تصاحب قدرت بیخ این خاندان را کند و تخم نفاق و اندر داری و تصاحب قدرت را محمد هاشم خان در دورۀ صدارت خود کاشته بود که مدت چهل سال دوام کرده توانست و بالاخره توسط یک عضو همین خاندان به سلطنت خاندان نادری خاتمه داده شد. این خاندان مدت ٤٥ سال در تاریخ افغانستان سهم برجسته دارند که ملت حق پرست افغان از سهم و خدمت هر کدام شان تقدیر کرده است.

خداوند متعال محمد نادر خان، محمد هاشم خان، شاه محمود خان، شاه ولی خان، عبدالولی خان، محمد داؤد خان و همه اعضای خانواده اش را قرین بخشایش قرار داده در جنت معلی جا دهد.

باعرض احترام – سیدخلیل الله هاشمیان - ١٦ فروری ٢٠١٦

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړيکه ټينګه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليږلو مخکې په ځير و لولئ